

دترمینیسم اقلیم‌شناختی ابن خلدون و پیدایش علوم و تمدن بشری

شیرزاد خزائی^۱

چکیده

ابن خلدون مورخ و متفکر مسلمان از جمله معدود نظریه‌پردازان طراز اول جهان اسلام است که در برخی از حوزه‌ها نظریه‌های بدیعی را طرح کرده است که تاکنون مورد تجزیه و تحلیل قرار نگرفته است. یکی از این حوزه‌ها جغرافیا و به‌طور دقیق‌تر اقلیم‌شناسی است. پرسش مقاله کنونی در گام نخست این است که ابن خلدون چه معنایی از اقلیم را مورد نظر داشته است و در گام بعد به چه رابطه‌ای میان اقلیم و جامعه بشری باور داشته است؟ فرضیه پژوهش از این قرار است که زیرساخت اندیشه وی در مورد اقلیم نظریه هفت‌اقلیمی یونانی است و ابن خلدون در یک «تبیین علی» اقلیم را به‌منزله «علت تامه» شالوده‌تکوین علوم، هنرها، خلق‌وخوها و نژاد بشری تلقی می‌کرده است. پژوهش حاضر نشان می‌دهد که ابن خلدون اقلیم معتدل یعنی اقلیم‌های ۳ و ۴ و ۵ را در پرورش و شکل‌گیری انسان‌های هنجارمند، مستعد و متمدن مهم تلقی کرده و از سوی دیگر در اقلیم به‌دوراز اعتدال همچون اقلیم ۱ و ۲ و ۶ و ۷ که با استوا و قطب متناظرند، انسان‌هایی به‌دوراز تمدن و با ناهنجاری‌های مختلف پرورش می‌یابند. نتایج تحقیق نشانگر آن است که ابن خلدون به یک نوع دترمینیسم اقلیم‌شناختی در جامعه بشری باور داشته است که در نتیجه آن در اقلیم‌های نامعتدل انسان‌های منحرف ظهور می‌یابند و در اقلیم معتدل پیامبران و نوابغ به منصه ظهور می‌رسند.

واژگان کلیدی: ابن خلدون، اقلیم، دترمینیسم، جغرافیا، علم، تمدن.

Ibn Khaldun's Climatological Determinism and the Emergence of Human Science and Civilization

Shirzad Khazaei¹

Abstract

Ibn Khaldun, a Muslim historian and thinker, is one of the few leading theorists in the Islamic world who has developed innovative theories in some areas that have not yet been analyzed. One of these areas is geography and more precisely climatology. The question of the present article is, What did Ibn Khaldun mean by climate, and What relation did he believe in between climate and human society? The research hypothesis is that the basis of his thought about climate is the Greek theory of seven climates and Ibn Khaldun in a "causal explanation" considers climate as the "complete cause" of the foundation of science, art, temperament and race. The present study shows that Ibn Khaldun considers temperate climates, ie climates 3, 4 and 5, important in the upbringing and formation of normal, talented and civilized human beings. In non-temperate climates such as climates 1, 2 and 6 and 7 which correspond to the equator and the pole, human beings are raised far from civilization and with various anomalies. The results of the research show that Ibn Khaldun believed in a kind of climatic determinism in human society, as a result of which deviant people appear in non-temperate climates and prophets and geniuses appear in temperate climates.

Keywords: Ibn Khaldun, Climate, Determinism, Geography, Science, Civilization.

مقدمه

مقدمه ابن‌خلدون اثری ممتاز در علوم اجتماعی به شمار می‌آید که برخی از ابعاد و دستاوردهای^۱ این کتاب ارزشمند موردبررسی عالمان علم‌الاجتماع قرار گرفته است. یکی از ابعاد مهم و درعین حال کمتربررسی‌شده، نظریه اقلیم‌شناختی مندرج در این اثر است. بسیاری از دانش‌پژوهان امروزی بر این باورند که رخداد‌های بشری محتاج تبیین‌های چندعلتی‌اند. ولی مقاله حاضر دیدگاهی از ابن‌خلدون را بازنمایی می‌کند که بر بنیاد آن متغیر «اقلیم» علت تامه در شکل‌گیری تمدن بشری در تمام وجوه آن است. حال پرسش اصلی مقاله حاضر این است که ابن‌خلدون چگونه و با چه استدلال و براهینی رابطه‌ای علی بین «اقلیم» و «رفتارهای بشری» در تمام ابعاد آن اعم از اخلاق، فرهنگ و علم برقرار می‌کند؟ آیا می‌توان با ابن‌خلدون و دترمینیسم اقلیمی مطمح نظر وی موافقت تام و تمام نمود؟ به نظر می‌رسد با وجود این که ابن‌خلدون تبیین عمیقی از این رابطه علی را نشان داده است ولی خلأهای بسیاری وجود دارد که نشانگر آن است که اقلیم و محیط به‌تنهایی نمی‌تواند موجب شکل‌گیری تمام رفتارهای بشری باشد. از خلال مقاله و دستاوردهای تحقیق حاضر می‌توان نقش آب‌وهوا را به‌عنوان یک متغیر مهم در حوادث تاریخی و زندگی انسانی ادراک کرد.

شایان‌ذکر است که عباس منوچهری در مقاله «ابن‌خلدون و جامعه‌شناسی تاریخی معاصر» به دیدگاه ماتریالیستی ابن‌خلدون در تاریخ اشاره کرده است (منوچهری، بی‌تا: ۳۴۱) و همین‌طور ناصر صدقی در مقاله خود تحت عنوان «جایگاه علم تاریخ در طبقه‌بندی علوم توسط اندیشمندان مسلمان (از خوارزمی تا ابن‌خلدون)» به بررسی جایگاه علم تاریخ در نزد ابن‌خلدون اشاره می‌کند (صدقی، ۱۳۹۵: ۳۰). صدقی روش ابن‌خلدون را مبتنی بر روش عقلی - فلسفی عنوان می‌کند (همان، ۱۳۸۸: ۲۳) و همین رهیافت عقلانی در تحلیل ابن‌خلدون و به قول منوچهری رهیافت ماتریالیستی در نظریه ابن‌خلدون در خصوص آب‌وهوا هم قابل‌مشاهده است؛ اما ازجمله پژوهشگرانی که به شکل مستقیم اشاراتی به جبر

۱. ابن‌خلدون دو دستاورد مهم داشته است. نخست این که وی تاریخ را به صورت یک علم جدید بر اساس الگوی تاریخ تمدن درآورد. دوم این که وی حرکت تاریخ را در سلسله‌های اسلامی به صورت حرکت چرخشی مطرح کرده است (Salama, 2011: 79). او تاریخ جهان را به صورت چرخه دائمی از ظهور و افول سلسله‌های حکومتگر تلقی می‌کرد (Fromherz, 2010: 3; Alatas, 2014: 145).

اقلیمی و محیطی ابن‌خلدون داشته‌اند، فاخوری و جر را می‌توان نام برد. آن‌ها به متغیر آب‌وهوا و نقش آن در امور و شکل‌گیری تمدن اشاراتی داشته و از تأثیر اقلیم در نحوه زیست بشر از جمله خوردن، اخلاق، عمران و آبادی، علوم، ساختمان‌ها، رنگ پوست و پیدایش ادیان سخن گفته‌اند (فاخوری و جر، ۱۳۷۳: ۷۳۳-۷۳۲). عزت‌الله رادمش یکی دیگر از پژوهشگرانی است که به نقش محیط جغرافیایی و اقلیم در پیدایش تمدن‌های بزرگ اشاره کرده است. وی در تحلیل دیدگاه خود «اقلیم‌های معتدل» را عامل اصلی پیدایش فرهنگ و تمدن بشری قلمداد می‌کند (رادمش، ۱۳۵۷: ۹۹-۱۰۵). کتاب «پژوهشی در اندیشه‌های ابن‌خلدون» از محمدعلی شیخ نیز در اشاراتی به تأثیر اقلیم در حیات بشری از نظرگاه ابن‌خلدون پرداخته است و وی نیز بر رویکرد جبر محیطی و دترمینیستی این مورخ مسلمان نظر داشته است (شیخ، ۱۳۷۱: ۹۳-۸۷). ولی ایشان در تبیین دیدگاه ابن‌خلدون دچار تناقض‌گویی شده است. به نظر وی «با این‌همه از دیدگاه ابن‌خلدون نباید در تأثیر محیط طبیعی مبالغه کرد. محیط طبیعی معمولاً بر اثر دخل و تصرف‌های انسانی به صورتی که با مصالح انسانی موافقت دارد، درمی‌آید» (همان، ۹۴-۹۳). برخلاف این نظر شیخ در موضعی دیگر اظهار می‌دارد: «ابن‌خلدون با وجودی که به فرد و اراده او احترام می‌گذارد، دگرگونی‌های اجتماعی را جبری و برکنار از خواست و مداخله افراد می‌داند» (همان، ۱۶۱). با این حال دو اثر یادشده تبیینی از اقلیم هفت‌گانه و نسبت آن با زندگی بشری ارائه نکرده‌اند. بر همین اساس مقاله حاضر سعی در واکاوی اقلیم هفت‌گانه و جبر اقلیم‌شناختی ابن‌خلدون در حیات بشری دارد.

مبانی نظری

آب‌وهوا شناسی یا اقلیم‌شناسی معادل با Climatology است که از واژه یونانی Klima به معنی شیب یا میل گرفته شده است.^۱ واژه یونانی Klima به تغییرات زاویه تابش خورشید اشاره دارد. در آثار فیلسوفان و دانشمندان یونان باستان، بارها و به اشکال مختلف و به‌ویژه با تعبیرهای آب‌وهوای سه‌گانه گرم، معتدل و سرد به این کلمه اشاره شده است. بقراط

۱. واژه Klima یونانی وارد دیگر زبان‌های لاتین و ژرمنی شده که به دنبال آن در زبان انگلیسی Climate، فرانسوی Climat، آلمانی Klima و اسپانیایی Clima ساخته شده است.

بین سال‌های (۳۷۵-۴۶۰ ق. م) اولین کتاب را در این زمینه به نام «هواها، آب‌ها و مکان‌ها» نوشت که در آن بر اهمیت آب‌وهوا و تأثیر آن بر سلامت انسان بسیار تأکید کرده بود. همچنین بطلمیوس بر اساس اختلاف درجه حرارت سرزمین‌های شناخته‌شده آن روزگار را به هفت اقلیم تقسیم کرد از آنجاکه تقسیم‌بندی بطلمیوس بر اساس دایره‌های مداری بوده است، اقلیم‌های هفت‌گانه وی را اقلیم‌های هندسی نیز می‌نامند (کاوایانی و علیجانی، ۱۳۸۲: ۷).

متفکران مشهوری مانند هیپارکوس^۱، افلاطون^۲ و جالینوس^۳ به کرات بر تأثیر آب‌وهوا و موقعیت جغرافیایی در پیدایش فرهنگ، تمدن و زندگی انسان تأکید کرده‌اند (اشمیت، ۱۳۸۸: ۳۳). در مورد نقش آب‌وهوا و پیدایش تمدن‌ها، نظریه‌های منتسکیو^۴ فیلسوف و اندیشمند فرانسوی سده ۱۸ و السورث هانتینگتن^۵ جغرافی‌دان سده ۱۹ و ۲۰ میلادی شناخته شده است. به نظر منتسکیو صفات روح و عواطف انسانی در اثر آب‌وهواهای مختلف تفاوت دارند (منتسکیو، ۱۳۴۹: ۳۹۰). اما شاید جدی‌ترین نظریه را در دوران جدید در مورد اقلیم و حیات بشری السورث هانتینگتن (۱۹۴۷م - ۱۸۷۶م) ارائه داده است. این جغرافی‌دان آمریکایی از معتقدان جبر^۶ آب‌وهوایی بوده و آب‌وهوا را یک عامل تعیین‌کننده در سلامتی، کارایی جسمی، ذهنی و روانی^۷ تلقی می‌کرد. وی عامل آب‌وهوا را عامل اصلی در پیشرفت و سیر قهقرایی و عقب‌ماندگی تمدن‌ها می‌دانست به طوری که از نظر وی شکوفایی تمدن‌های

۱. هیپارکوس (Hipparchus) یا ابرخس ستاره‌شناس، جغرافی‌دان و ریاضی‌دان یونانی است و از او هم به عنوان بنیانگذار مثلثات هم نام برده می‌شود. وی در سال ۱۹۰ ق. م در نیقیه (ایزنیق) به دنیا آمد و در سال ۱۲۰ ق. م فوت کرد.

2. Plato

۳. جالینوس (Galen)، فیلسوف و پزشک یونان باستان

4. Montesquieu

5. Ellsworth Huntington

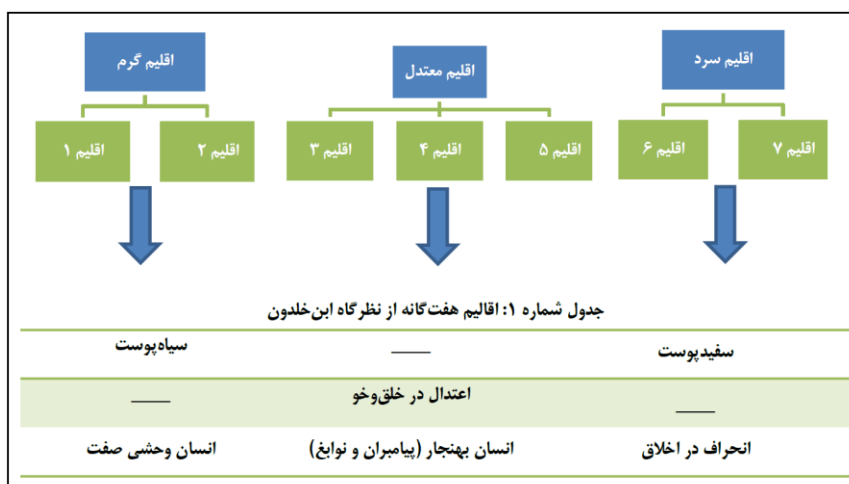
۶. واژه جبر در اینجا ناظر به همان اصل موجبیت یا دترمینیسم (Determinism) است و با جبر سنتی یا دینی یا سرنوشت یا تقدیر که معادل انگلیسی آن فاتالیسم (Fatalism) است، تفاوت دارد. جبر سنتی یعنی کلیه اعمال انسان و آنچه در جهان روی می‌دهد، قبلاً از طرف خداوند معین و مقدر شده است ولی دترمینیسم به تأثیرات محیط، آب و هوا و نظایر آن بر شکل‌گیری روابط انسانی معطوف است.

۷. پارامترهای آب و هوایی از جمله گرمای هوا نقش بسیار مهمی در شیوع انواع بیماری‌هایی همچون عفونت‌های روده‌ای، عوارض چشمی و مالاریا در مناطق استوایی دارد. در مقابل در عرض‌های جغرافیایی بالا، تأثیر اشعه ماورای بنفش بر پوست بدن، بیماری‌های پوستی را سبب می‌شود و به علت سرمای زیاد بیماری‌های روماتیسمی و استخوان بیشتر شایع است (ناظم السادات، ۱۳۸۸: ۱۳).

باستانی در خط همگرایی ۲۱ درجه سانتی‌گراد و یا در مجاورت آن عملی شده است. از آن جمله می‌توان به تمدن‌های مصر علیا، سومر، هند و بابل اشاره کرد. هانتینگتن بهترین درجه حرارت شبانه‌روز را برای فعالیت‌های انسانی ۱۵/۵ تا ۲۱ درجه سانتی‌گراد تلقی کرده است (شکویی، ۱۳۸۲: ۲۵۰). وی از میان پارامترهای آب‌وهوایی، برای دما یا درجه حرارت اعتبار خاصی قائل بود و بیش از همه بر نقش درجه حرارت در فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و غیره تأکید می‌کرد. هانتینگتن بر این باور بود که تمدن‌های بزرگ دنیا، دورتر از منطقه استوا^۱ واقع شده‌اند به طوری که این تمدن‌ها در ۲۵ تا ۳۵ درجه عرض جغرافیایی یعنی منطقه‌ای که بستر مناسبی برای باروری و شکوفایی تمدن‌های باستانی بوده است (شکویی، ۱۳۸۳: ۱۸۰ - ۱۶۹). درحالی‌که در دنیای علم امروزی این نوع نظریه را بیشتر با منتسکیو و به شکل جدی‌تر با هانتینگتن می‌شناسند ولی ابن‌خلدون سده‌ها قبل از منتسکیو و هانتینگتن دیدگاه‌های بدیعی در مورد تأثیر اقلیم در زندگی و حیات بشر مطرح کرده است که تاکنون از نظرها پنهان مانده است. چنانکه محققان اظهار داشته‌اند آثار اندکی به شکل نظام‌مند الگوی نظری ابن‌خلدون را به کار بسته‌اند (Alatas, 2014: 145).

ابن‌خلدون با پیروی از الگوی اقلیم‌شناختی یونانی دیدگاه خود را در خصوص جهان و اقلیم هفت‌گانه بیان می‌کند. در این نظریه زمین به هفت اقلیم تقسیم می‌شود. از نظر ریاضی میانگین اعداد بین ۱ تا ۷ شامل عدد ۳ و ۴ و ۵ می‌شود و از نظر ابن‌خلدون همچون جغرافی‌دانان یونانی اقلیم ۴ معتدل‌ترین اقلیم به شمار می‌آید. بر همین نهج اقلیم ۱ و ۲ و ۶ و ۷ که دور از اقلیم ۴ هستند، با گرما و سرمای زیاد متمایز می‌شوند. در اقلیم اخیر به علت گرما و سرمای شدید نهادهای تمدنی و فرهنگی شکل نمی‌گیرد. برای آگاهی از دیدگاه ابن‌خلدون در این زمینه نگارنده جدول زیر را با استفاده از مندرجات کتاب مقدمه تنظیم کرده است:

۱. خط استواء دایره ی فرضی بزرگی است که بر دو نقطه اعتدال ربیعی (بهاری) و خریفی (پاییزی) عبور و کره زمین را به دو نیمه شمالی و جنوبی تقسیم می‌کند (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۷).



ابن‌خلدون و تلقی وی از اقلیم هفت‌گانه

ابوزید عبدالرحمن ابن‌خلدون در اول رمضان ۷۳۲ / ۲۷ مه ۱۳۳۲ در تونس به دنیا آمد. نیاکان وی به یکی از قبایل یمن منسوب بوده و اصالت آن‌ها به حضرموت^۱ واقع در ناحیه مرکزی کرانه جنوبی عربستان برمی‌گردد (ابن‌خلدون، الجزء السابع ۱۴۲۱: ۵۰۴-۵۰۳؛ اشمیت، ۱۳۸۸: ۵۵؛ Lelli 2021: 1). اجداد ابن‌خلدون^۲ هنگام فتح آندلس^۳ به دست مسلمانان در زمرة لشکریان یمن به این سرزمین وارد شدند و در آنجا اقامت گزیدند. خانواده ابن‌خلدون در اواخر قرن چهارم هجری به هنگام اضمحلال حکومت مرکزی در آندلس به دلیل فعالیت‌های انقلابی در اشبیلیه^۴ زبانزد خاص و عام بودند و در اداره امور شهر مشارکت داشتند. این خانواده در اواخر قرن هفتم به واسطه تهدید اشبیلیه از سوی مسیحیان به آفریقای شمالی مهاجرت کرده و در تونس اقامت گزیدند^۵. شماری از افراد این خانواده

1. Hadramawt

۲. نسب ابن‌خلدون به مردی از صحابه به نام «وائل بن حجر» می‌رسد. وائل بن حجر اهل حضرموت است. وی پس از فتح مکه به خدمت پیامبر اکرم (ص) رسید و پیامبر (ص) مقدم وی را گرامی داشت. پیامبر (ص) وی را همراه «معاویه بن ابی سفیان» برای آموزش قرآن و تبلیغ اسلام به حضرموت فرستاد (وردی، ۱۳۹۵: ۱۷۵).

3. Andalus

۴. شهر سویل (Seville) امروزی در اسپانیا

۵. بنا به گفته فواد بعلی خانواده ابن‌خلدون در سال ۱۲۴۸ م اسپانیا را به مقصد مراکش ترک کردند (بعلی، ۱۳۸۲: ۱۱).

مناصب اداری حکومت بنی حفص^۱ را بر عهده داشتند و ابن‌خلدون نیز در این دوران از زندگی خویش با دولت‌های آن منطقه و ظهور و افول آن‌ها آشنا شد (Mahdi, 2016: 27-28).

ابن‌خلدون در فلسفه پیرو سنت فلسفه اسلامی یعنی فارابی، ابن‌سینا و ابن‌رشد بود و به‌واسطه استادش ابلی^۲ از این سنت آگاهی یافت. او بیشتر عمرش را در آفریقای شمالی، آندلس و مصر به مطالعات فلسفی‌اش گذراند. ابن‌خلدون پس از درگذشت پدر و مادرش به دلیل بروز بیماری طاعون به فاس^۳ یعنی مرکز قدرت سیاسی و فرهنگی شمال آفریقا مهاجرت کرد. وی دو سال را در سیروسفر گذراند و وظیفه تحریر فرامین همایونی^۴ سلطان ابوحنان مرینی را بر عهده گرفت (ابن‌خلدون، الجزء السابع، ۱۴۲۱: ۵۳۶ و ۵۳۳-۵۳۲). ابن‌خلدون به‌واسطه منصب جدیدش با سفرای خارجی و زندگی سیاسی در آفریقای شمالی و اسپانیای مسلمان آشنا شد. او بر مذهب مالکی بود (ابن عربشاه، ۲۵۳۶: ۸۹)؛ مذهبی که بیشتر اهالی شمال آفریقا بدان باور داشتند. ابن‌خلدون پس از پایان تحصیلاتش به مقام قاضی‌القضاتی رسید (همان‌جا) و در سال ۷۴۶ دربار بنی مرین^۵ را به قصد آندلس ترک کرد. این متفکر مسلمان در اسپانیا فرصت بیشتری برای پیشرفت به دست آورد و حتی در سال ۷۶۵ به سفارت نزد پدرو اول^۶ ملقب به بی‌رحم، پادشاه کاستیل و لئون^۷ رفت تا پیمان صلحی میان وی و پادشاه مسلمان اسپانیا^۸ منعقد کند. این اولین باری بود که ابن‌خلدون با اروپای مسیحی و تمدنش آشنایی یافت (Mahdi, 2016: 40-41).

ابن‌خلدون پس از ورود به مصر با سلطان برقوق^۹ (حک: ۷۸۴-۸۰۱ ق / ۱۳۸۲-۱۳۹۹ م) ۱۳۹۹ م) آشنایی یافت و مقام «قضاوت» و استادی «جامع الازهر» را بر عهده گرفت. سپس

1. Hafsid dynasty
2. Abilyy

۳. پایتخت مراکش

۴. تواقع

5. Banu Marin
6. Pedro I
7. Castile and Leon

۸. محمد پنجم

9. Barquq

همراه سلطان فرج^۱، سلطان مصر، به‌منظور دفع لشکرکشی تیمور راهی شام شد^۲. وی با شکست سلطان فرج^۳ به اسارت درآمد و تیمور مقدم ابن‌خلدون را گرامی داشت و بین او و تیمور مباحثاتی صورت گرفت (اشمیت، ۱۳۸۸: ۶۱-۶۲؛ الطالبی، ۱۳۹۱: ۲۴-۲۵؛ Irwin, 1982: 96-97). ابن‌خلدون در همین ملاقات با تیمور در مورد اقلیم صحبت کرد. به نوشته ابن عربشاه تیمور از «وصف اقلیم باختر و کشورهای آن» از او سؤال کرد و ابن‌خلدون هم پاسخ او را داد (ابن عربشاه، ۲۵۳۶: ۲۹۶). وی در هفت سال باقیمانده عمر خود به کارهای علمی و قضاوت پرداخت سرانجام در ۲۵ رمضان سال ۸۰۸ / ۱۷ مارس ۱۴۰۶ در قاهره درگذشت (Al-Azmeh, 1982: 111; Mahdi, 2016: 53, 57-60; Fromherz, 2010: 111).

دانشمندان از دوران باستان در باب دانش‌های مختلف به تأمل و تفکر می‌پرداختند. دانش جغرافیا و تقسیم‌بندی کره زمین از همین منظر مطمح نظر جغرافی‌دانان مختلف قرار گرفته است به‌طوری‌که بطلمیوس در کتاب جغرافیایش از «اقلیم هفت‌گانه» صحبت کرده و ربع معمور زمین را به «هفت بخش» تقسیم کرده است و آن‌ها را «اقلیم هفت‌گانه» نامیده است (ابن‌خلدون، ۱۳۶۲: ۸۳-۸۲). ابن‌خلدون هم تحت تأثیر جغرافیای یونانی بوده و در ضمن در دانش جغرافیا و آب‌وهواشناسی صاحب ایده بود. وی کره زمین را به دو قسمت آبی و خشکی تقسیم کرده و قسمت خشکی برآمده از آب را طبق تعریف جغرافی‌دانان قبل «ربع مسکون»^۴ می‌نامید.^۵ (یاقوت حموی، ۱۸۶۶: ۲۶-۲۵). جغرافی‌دانان ربع مسکون را به هفت

۱. سلطان فرج پسر سلطان برقوق پس از مرگ پدر در تاریخ ۱۵ شوال ۸۰۱ حکومت مصر را برعهده گرفت (شامی، ۱۳۶۳: ۲۱۳ و ۲۳۹ و ۲۷۴). مرحوم دهخدا در «لغت‌نامه» نام سلطان مصر را که به جنگ تیمور رفته بود، به خطا سلطان برقوق ذکر کرده است (دهخدا، ذیل مدخل ابن‌خلدون). علت این مدعا این است که تیمور در سال ۸۰۳ شام را تصرف و برقوق در سال ۸۰۱ ق / ۱۳۹۹ م فوت کرده بود (Fromherz, 2010: 32; Al-Azmeh, 1982: 6; Irwin, 2018: 96 - 97). از این رو بر اساس داده‌های منابع این سلطان فرج فرزند برقوق بود که راهی جنگ با تیمور شده بود.

۲. درباره لشکرکشی تیمور به شام (ر.ک. یزدی، ج ۲، ۱۳۸۷: ۱۰۴۲ - ۱۰۴۰).

3. Sultan Faraj

۴. ربع مسکون یعنی یک چهارم کره زمین خشکی بوده و قابل سکونت و مابقی آب بوده است. ربع مسکون مانند جزیره‌ای برآمده از آب است که از طرف دریا احاطه شده است. همه بیابانها، کوهها، رودها و جزایر و شهرها و روستاها واقع در میان آنها همه در این ربع قرار دارد. حتی بخشی از این خشکی نیز در سمت قطب شمال به دلیل شدت سرما و انباشتگی یخ فاقد سکونت است (یاقوت حموی، ۱۸۶۶: ۱۶-۱۵).

۵. بنا به گفته یاقوت حموی سه چهارم زمین در زیر آب و یک چهارم در بیرون از آب قرار دارد و به هفت اقلیم تقسیم می‌شود.

هفت قسمت تقسیم کرده و هر کدام از این بخش‌ها را یک اقلیم و مجموع آنان را «اقلیم هفت‌گانه» می‌نامیدند.^۱ این اقلیم هفت‌گانه از مشرق به مغرب امتداد یافته و در عرض هر اقلیمی، اقلیم دیگر واقع شده است (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۱۹). به‌طور کلی نواحی آباد زمین به هفت قسمت تقسیم می‌شد: اقلیم اول سودان و هند، اقلیم دوم حجاز، یمامه و حبشه، اقلیم سوم مصر و افریقیه، اقلیم چهارم بابل و عراق، اقلیم پنجم روم، اقلیم ششم، یاجوج و ماجوج و اقلیم هفتم روسیه، سرزمین بلغار و نروژ.

جغرافی‌دانان مسلمان در دوره اسلامی تعاریفی از اقلیم به دست داده بودند. یاقوت حموی درباره این واژه اظهار می‌دارد که اقلیم واژه‌ای تازی، مفرد و جمع آن «اقلیم» است. به نظر وی اقلیم به معنی میل (انحراف) است و منظور از آن احتمالاً منطقه‌هایی است که پیرامون و بیرون از معدل‌النهار واقع شده است (یاقوت حموی، ۱۸۶۶: ۲۶). بنا به گفته ابوالفداء اقلیم به معنی ناحیه و رستاق است. همچنین ابوالفداء در تعریف اقلیم اختلاف محسوس روز و شب را مهم تلقی کرده است؛ یعنی آن مقدار از عرض را که موجب تفاوت نصف ساعت شود یک اقلیم نامیده می‌شود (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۱۹). دانشمندان در باب اقلیم‌ها وحدت نظر نداشته‌اند؛ حتی درباره این که آیا این اقلیم‌ها فقط در شمال واقع بوده‌اند یا در جنوب، اختلاف نظراتی وجود داشته است. به‌هر تقدیر هفت اقلیم آباد شمال را به‌صورت دایره تعیین کرده‌اند و تصویر این دوایر در کتاب *معجم‌البلدان* یاقوت حموی مندرج است. اقلیم چهارم یعنی بابل در نقطه کانونی این دوایر واقع است و شش دایره در پیرامون آن قرار دارد. هر اقلیم تقریباً هفت‌صد فرسخ در هفت‌صد فرسخ است (مسعودی، ۱۳۸۱: ۳۱).

بنا بر نظر جغرافی‌دانان در میان اقلیم‌های هفت‌گانه، اقلیم چهارم معتدل‌تر و برتر از دیگر اقلیم است. اقلیم چهارم منسوب به بابل و به نام آن معروف و نام کلدانی / سریانی «خنیرث» بوده و بابل را به فارسی و نبطی «بابل» می‌گفتند. بنا به گفته برخی از حکمای ایران و نبط این شهر به دلیل انتساب به مشتری مشهور بوده است. نام فارسی اقلیم چهارم

(همان: ۲۶-۲۵).

۱. اما مقدسی اقلیم‌های جهان را چهارده اقلیم تلقی کرده که به نظر وی هفت اقلیم آباد و هفت اقلیم ویران بودند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۸۳).

«خرشاذ» است و وجه‌تسمیه خرشاذ این است که آن را به خورشید نسبت می‌دهند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۸۸). این اقلیم مناسب‌ترین اقلیم برای زیست مردم بوده است (مسعودی، ۱۳۸۱: ۳۶) چراکه دوری و نزدیکی به خورشید علت اصلی آبادانی ربع شمالی و خرابی ربع جنوبی کره زمین است. درواقع وقتی خورشید در سمت ربع جنوبی است در پایین‌ترین بروج جنوبی قرار می‌گیرد و در این زمان به زمین نزدیک‌تر و گرمای شدیدتری ایجاد می‌کند (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۸). اقلیم چهارم از مشرق و تبت شروع و سپس از ماوراءالنهر و خراسان به سمت جرجان، طبرستان، قزوین، ری، اصفهان، همدان، نهاوند، دینور، موصل، نصیبین، آمد و سپس از قسمت شمالی شام به جزیره قبرس، سرزمین مغرب و طنجه امتداد یافته و به دریای مغرب خاتمه می‌یابد (ابن رسته، ۱۳۶۵: ۱۱۲).

آب‌وهوای این اقلیم صاف و معتدل و حد وسط گرما و سرمای شدید قرار دارد. در اقلیم نامبرده سال به چهار فصل تقسیم می‌شود. ملوک قدیم در این اقلیم سکونت داشته‌اند. به تعبیر مسعودی اقلیم چهارم در میان اقلیم دیگر در حکم قلب نسبت به سایر اعضای بدن است. این اقلیم محل تلاقی دو رود مهم دجله و فرات است و تمدن‌های قدیم بین‌النهرین و پادشاهان قدیم ایران همه در این اقلیم جای داشته‌اند (مسعودی، ۱۳۸۱: ۳۷). ابن‌خلدون در باب اقلیم‌های معتدل دیدگاه‌های بدیعی را بیان کرده است. او صرفاً به طرح روایت بسنده نمی‌کرد بلکه گاه‌به‌گاه با طرح پرسش‌هایی در خصوص اقلیم ذهن خواننده را به خود مشغول می‌کرد. ابن‌خلدون در موضعی این پرسش را مطرح می‌کند که سبب آبادانی اقلیم‌های سوم و چهارم چیست؟ او خود در پاسخ به پرسش مطروحه اظهار می‌دارد: «هرگاه دو قطب جنوبی و شمالی فلک بر افق فرض شوند آن وقت دایره عظیمه‌ای پدید می‌آید که کره فلک را به دو نیم تقسیم می‌کند و این بزرگ‌ترین دوایری است که از خاور به باختر می‌گذرد و آن را دایره معدل‌النهار نامند» (ابن‌خلدون، ۱۳۶۲: ۸۹).

او برای فهم اقلیم معتدل آن را در رابطه با اقلیم نامعتدل بررسی می‌کند. از نظرگاه وی عمران اقلیم‌های اول و دوم^۱ از دیگر اقلیم‌های پس از آن‌ها کمتر است. این دو اقلیم را

۱. اقلیم دوم از سرزمین چین و هند آغاز و به دریای مغرب خاتمه می‌یابد (ابن رسته، ۱۳۶۵: ۱۱۱). میانه اقلیم دوم نزدیک یثرب است و مرز جنوبی آن پشت مکه و مرز شمالی آن نزدیک ثعلبیه است. به گفته مقدسی مدت روز در این اقلیم چهارده ساعت است. میانه این اقلیم نزدیک مدین شعیب در سمت شام واقع است. شهرهای کوفه، بصره، واسط، اسکندریه، دمشق، عسقلان،

سرزمین‌های پهناور نامسکون و ریگزارها و دشت‌های بی‌آب و گیاه و دریای هند که در خاور آن‌ها است، فراگرفته است. دو اقلیم مزبور از لحاظ جمعیت و اقوام گوناگون حائز اهمیت نیست و نواحی آباد و شهرهای آن‌ها نیز به همان نسبت فراوان نیست (همان: ۸۹-۸۸). اما مردم اقلیم‌های سه‌گانه میانی که در نواحی معتدل و مرکزی سکونت دارند، از لحاظ خلق‌وخوی و سیرت معتدل هستند و به کلیه شرایط طبیعی به‌منظور ایجاد تمدن و عمران^۱ از قبیل اقتصاد، مسکن، هنر، علوم، فرمانروایی، کشورداری هماهنگی بیشتری دارند. به‌طوری‌که در میان آنان پیامبران متعددی ظهور کرده و به تأسیس، وضع شرایع، قوانین تأسیس کشورها و تشکیل دولت‌ها مبادرت ورزیده و علوم مختلفی در اقلیم‌های مذکور پدید آمده است (همان: ۱۵۵-۱۵۴).

نقش اقلیم در فرهنگ و تمدن بشری

در باب پیدایش فرهنگ و تمدن بشری دیدگاه‌های مختلفی از سوی دانشمندان مطرح شده است و هرکدام از آنان یکی از عوامل را علت اصلی پیدایش عمران^۲، آبادانی و تمدن می‌دانند. یکی از این مورخان و فیلسوفان ابن‌خلدون است که در یک «تبیین علی»^۳ اقلیم را علت پیدایش فرهنگ و تمدن بشری دانسته است. ابن‌خلدون «محیط جغرافیایی» را محرک تاریخ می‌داند و آن را در پیدایش و سازش تمدن‌ها عامل «زیربنایی» و «تامه» قلمداد کرده است. وی در این باره اظهار می‌دارد که در طول تاریخ «تمدن‌های بزرگ» فقط در محدوده‌ای خاص از زمین پیدا شده‌اند و در مناطقی غیر از این محدوده ما هرگز شاهد تمدن و فرهنگی نبوده‌ایم. ابن‌خلدون سپس بر این اساس نتیجه‌گیری می‌کند که چون تمدن همواره در انحصار این محدوده‌ها از زمین بوده پس نقش محیط در ایجاد و ساختمان

قندهار، کرانه‌های کرمان، سیستان... همه در این اقلیم قرار دارند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۸۸ - ۸۷). گفتنی است که مردم اقلیم اول و دوم بت پرست و ستاره پرست و بد دین بودند (هفت کشور یا صور اقلیم، بی‌تا: ۴۱).
 ۱. علم عمران از دانش‌هایی نظیر اقلیم شناسی، جغرافیا و روانشناسی به عنوان مبانی و اصول خود بهره گرفته است (Mahdi, 2016: 273).

۲. بنا به گفته سید جواد طباطبایی این خلدون با تأسیس علم عمران بر آن بود تا راه بروه رفتی از وضعیت دوگانه انحطاط ارکان تمدن و زوال اندیشه که تمدن اسلامی را به سرآشینی هبوط همه جانبه و برگشت ناپذیر رانده بود، پیدا کند (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۴۵).

۳. درباره تبیین علی در علم تاریخ (ر.ک. استنفورد، ۱۳۹۳: ۳۳۵-۳۲۷؛ نوذری، ۱۳۷۹: ۴۰؛ راین، ۱۳۶۷: ۱۱۷ و ۱۴۳).

تمدن‌ها غیرقابل‌انکار است (رادمنش، ۱۳۵۷: ۹۹). بنابراین ما می‌توانیم با صراحت بگوییم که ابن‌خلدون اقلیم را «علت تامه» در تحلیل خود در نظر می‌گرفته است. طبق نظریه ابن‌خلدون اقلیم در همه ابعاد زندگی از خانه‌سازی آدمیان تا نوع پوشش و باورهای دینی‌شان تأثیر شگرفی داشته است. ابن‌خلدون درباره اقلیم‌های معتدل اظهار می‌دارد که مردمان این اقلیم «ازلحاظ خانه و پوشیدنی و خوراک و صنایع نهایت میانه‌روی را در نظر می‌گیرند خانه‌هایی بنیان می‌نهند که با سنگ‌های زیبا و ظریف و از روی هنرمندی ساخته شده است و در نیک کردن و زیبایی ابزار و اثاث زندگی بر هم پیشی می‌جویند» (ابن‌خلدون، ۱۳۶۲: ۱۵۱-۱۵۰).

بنا به گفته ابن‌خلدون مردمان اقلیم‌های معتدل در معاملات خود از دو سکه گران‌مایه (دینار و درهم) استعمال می‌کنند از کج‌روی و انحراف دور هستند و این مردمان عبارت‌اند از: ایران، عراق، اندلس و اقوام مجاور آنان مانند فرنگان، رومیان، یونانیان^۱ و نظایر آن. به همین دلیل عراق و شام از همه این نواحی معتدل‌تر است زیرا مناطق نامبرده در وسط همه این جهات واقع شده است؛ در صورتی که ساکنان اقلیم‌های دور از نواحی معتدل مانند اقلیم اول، دوم، ششم و هفتم در همه حال از اعتدال دورند چنانکه خانه‌های آنان از گل و نی و خوراک آن‌ها از ذرت و علف و پوشیدنی‌های آن‌ها از برگ درختان است که با آن بدن خود را می‌پوشانند و یا با پوست حیوانات خود را می‌پوشانند و بیشتر آنان بدون لباس و برهنه‌اند و میوه‌ها و خورش‌های بلاد آنان به طرز عجیبی درست می‌شود. به نوشته ابن‌خلدون معاملات مردمان این اقلیم نه با زر و سیم بلکه با مس و آهن بوده است. در دیدگاه ابن‌خلدونی دوری از اقلیم معتدل می‌تواند بشر را در زمره حیوانات قرار دهد: «... اخلاق آنان نزدیک به خوی جانوران بی‌زبان است، حتی درباره بسیاری از مردم سودان - ساکنان اقلیم نخست - نقل

۱. ارسطو (۳۸۳-۳۲۲ ق. م) فیلسوف بزرگ یونانی در کتاب «سیاست» خود به اعتدال منطقه یونانی اشاره کرده است. وی در این زمینه چنین نوشته است: مردم کشورهای سردسیر بخصوص در اروپا، کم‌هوش و کم‌هنر اما دلیرند اگرچه از آزادی نسبی برخوردارند اما دارای سازمان سیاسی نیستند و از فرمانروایی بر همسایگان ناتوان هستند. آسیایی‌ها به دلیل گرمی هوا هوشمندتر و هنرمندتر هستند، اما از دلیری بی‌بهره هستند و از این رو همیشه در حال بندگی و فرمانبرداری به سر می‌برند. یونانیان به دلیل اعتدال هوا که میان این دو زندگی می‌کنند و از خصائص هر دو بهره دارند؛ هم دلیرند و هم هوشیار، هم آزادی خود را پاس می‌دارند و هم در سیاست مدبر و خردمندند و اگر همه ایشان به صورت یک ملت در آیند و دارای یک حکومت باشند می‌توانند بر سراسر جهان سروری کنند (ارسطو، ۱۳۶۴: ۲۹۷-۲۹۱).

می‌کنند که آن‌ها در جنگل‌ها و غارها بسر می‌برند و علف می‌خورند و مانند وحشیان با هم الفت ندارند و یکدیگر را می‌خورند و صقالبه (اسلاوها) نیز بر همین خوی‌اند و علت این است که چون این گروه از اعتدال دورند طبیعت مزاج‌های ایشان به سرشت جانوران بی‌زبان نزدیک‌تر می‌گردد و از انسانیت به همان میزان دور می‌شوند» (همان: ۱۵۲-۱۵۱). در واقع اقلیم‌های گرم و سرد مساعد برای شکوفایی زندگی اجتماعی و شکل‌گیری نهادهای مدنی نیستند زیرا بر طبق نظر ابن‌خلدون در آنجاها آب‌وهوا در جسم و روان انسان چنان اثر می‌گذارد که مانع از آن می‌شود انسان به تحقق یک زندگی اجتماعی به‌خوبی سازمان‌یافته بیندیشد (نصار، ۱۳۶۶: ۱۵۹).

تحلیل‌های درخشان ابن‌خلدونی شامل رنگ پوست آدمیان هم می‌شود. در نظر این متفکر علت سیاهی مردمان اقلیم اول و دوم این است که هوا در این اقلیم‌ها نسبت به اقلیم‌های معتدل دو برابر گرم است، چراکه خورشید در هر سال دو بار در سمت رأس آنان قرار می‌گیرد و فاصله زمانی میان این دو بار کوتاه است. در نتیجه این تقابل فصول طولانی می‌شود و سبب افزایش نور و گرما می‌شود. در این دو اقلیم به علت شدت گرما پوست بدن ساکنان این اقلیم سیاه می‌شود (ابن‌خلدون، ۱۳۶۲: ۱۵۳). نقطه مقابل دو اقلیم اول^۱ و دوم، اقلیم‌های ششم^۲ و هفتم^۳ است که به دلیل انحراف و دوری نور خورشید به تدریج از گرما کاسته و در سراسر فصول بر شدت سرما افزوده می‌شود و به همین دلیل پوست مردم این دو اقلیم سفید است. بنابراین این امر موجب کم‌مویی بدن، چشم‌های کبود (سبز)، پوست خال‌خال (کک‌مک) و موهای طلایی مردم می‌شود.

۱. اقلیم اول از سرزمین چین شروع و به دریای مغرب پایان می‌یابد (ابن رسته، ۱۳۶۵: ۱۱۰؛ محمد مراد بن عبدالرحمان، ۱۳۷۱: ۱۲). میانه این اقلیم نزدیک صنعاء، عدن و احقاف است. مرز شمالی آن از سمت شام در تهامه نزدیک مکه است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۸۶-۸۷).
۲. بنابه گفته مقدسی اقلیم ششم از سرزمین یاجوج (Magog) و دریای طبرستان آغاز و به دریای مغرب پایان می‌یابد (ابن رسته، ۱۳۶۵: ۱۱۳). نام فارسی این اقلیم «تیر» است زیرا آن را به عطارد منسوب می‌دارند. در صورتی که رومیان آن را به قمر (ماه) نسبت می‌دهند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۹۰-۸۹).
۳. اقلیم هفتم از شمال یاجوج و دریای طبرستان آغاز و به دریای مغرب منتهی گردد (ابن رسته، ۱۳۶۵: ۱۱۳). نام فارسی اقلیم هفتم «ماه» است، زیرا به آن منسوب است اما رومیان این اقلیم را به مریخ منسوب می‌کنند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۹۰).

حد وسط میان مردم این دو منطقه اقلیم‌های سه‌گانه سوم، چهارم و پنجم^۱ است. مردم این اقلیم‌ها از اعتدال کامل برخوردار هستند و اقلیم چهارم از همه اقلیم‌ها معتدل‌تر است، زیرا بیش از همه اقلیم‌ها در حد وسط قرار گرفته است. بنابراین به مقتضای هوای این اقلیم مردم در نهایت خلق‌و‌خوی هستند و پس از اقلیم چهارم، اقلیم سوم^۲ و پنجم قرار دارد (همان: ۱۵۳). این دو اقلیم به‌طور کامل در حد وسط قرار ندارند زیرا یکی از آن‌ها کمی به جنوب گرم و دیگری به شمال سرد منحرف است. اما درعین‌حال دو اقلیم نامبرده به نهایت انحراف نرسیده‌اند و اقلیم‌های چهارگانه دیگر چون انحراف دارند ساکنان آن‌ها هم در خلق‌و‌خوی انحراف دارند چنانکه مردم اقلیم اول و دوم به دلیل شدت گرما سیاه‌پوست هستند که مناطق حبشه، زنگیان و سودان را در برمی‌گیرد و این اسامی اقوامی^۳ را در برمی‌گیرد که رنگ آنان متمایل به سیاهی است. تجربه ثابت کرده است در صورتی‌که سیاهان در جنوب اقلیم چهارم یا اقلیم هفتم یعنی مساکن سفیدپوستان سکونت گزیده‌اند رنگ پوست نسل‌های بعدی آنان به‌مرورزمان سفید شده است و برعکس کسانی از ساکنان شمال یا اقلیم چهارم به جنوب رفته و در آنجا سکونت گزیده‌اند رنگ نسل‌های بعدی آنان به سیاهی تغییر یافته است. این امر مبین آن است که رنگ بدن تابع خاصیت آب‌وهوا است به‌طوری‌که ابن‌سینا در اثر طبی‌اش اظهار می‌دارد که در زنگبار گرما رنگ بدن مردم را تغییر داده و پوست بدن آن‌ها را سیاه کرده است و مردم صقلب (اسلاو) سفیدپوست و پوست بدن آنان نرم و شفاف است (ابن‌خلدون، ۱۳۶۲: ۱۵۴-۱۵۳).

به نوشته ابن‌خلدون بخش آباد کره زمین در مرکز آن واقع شده است. در دو سوی شمال و جنوب کره زمین سرما و گرما با هم دو اقلیم متضاد را تشکیل می‌دهند و آب‌وهوای این دو اقلیم رفته‌رفته کاهش یافته و در مرکز زمین یعنی اقلیم میانی آب‌وهوا معتدل

۱. نام فارسی اقلیم پنجم «تاهید» است زیرا آن را به زهره (ناهید) نسبت می‌دهند و رومیان آن را به مشتری منسوب می‌دارند (همان: ۸۹). این اقلیم از سرزمین یاجوج و شمال خراسان آغاز و به اقیانوس اطلس منتهی می‌شود (ابن‌رسته، ۱۳۶۵: ۱۱۳-۱۱۲).

۲. اقلیم سوم از بخش شمالی سرزمین چین و هند آغاز و به دریای مغرب ختم می‌گردد (همان: ۱۱۲-۱۱۱).

۳. مرحوم گنابادی مترجم کتاب در مواضع مختلف کتاب به‌جای اقوام کلمه ملت‌ها را در ترجمه گنجانده است که نمی‌تواند درست باشد چراکه ملت در دوران ماقبل مدرن در معنای دین به کار برده می‌شد و ابن‌خلدون هم مقصودش اقوام و کشورهاست و نه دین.

می‌شود. بنابراین اقلیم چهارم مناسب‌ترین اقلیم برای عمران و آبادی به شمار می‌رود بعد از این اقلیم، اقلیم‌های سوم و پنجم از دیگر اقلیم‌ها به اعتدال نزدیک‌ترند. اما اقلیم دو و ششم از اعتدال دور و اقلیم‌های اول و هفتم باز هم دورترند. «به همین سبب دانش‌ها و هنرها و ساختمان‌ها و پوشیدنی‌ها و خوردنی‌ها و میوه‌ها و بلکه جانوران و همه چیزهایی که در این اقلیم سه‌گانه مرکزی پدید آمده‌اند به اعتدال اختصاص یافته‌اند و افراد بشری که ساکنان این اقلیم‌ها را تشکیل می‌دهند از حیث جسم و رنگ و اخلاق و ادیان مستقیم‌تر و راست‌ترند حتی نبوت‌ها و پیامبران بیشتر در این اقلیم‌ها بوده‌اند و در اقلیم‌های جنوبی و شمالی از بعثتی اطلاع نداریم، زیرا پیامبران و فرستادگان خدا مخصوص به کامل‌ترین افراد نوع بشر، از لحاظ آفرینش و خوی، بوده‌اند ... و ساکنان این اقلیم‌ها به سبب زیستن در محیط معتدل کامل‌ترند» (همان: ۱۵۰). به نظر وی مردم مناطق معتدل کاخ‌ها و بناها، هنرهای زیبا و کلیه ملزومات زندگی را تحت تأثیر اقلیم معتدل به شیوه‌ای متناسب پدید آورده‌اند.

دیدگاه ابن‌خلدون در خصوص نژاد هم قابل‌تأمل است. قبل از ابن‌خلدون این پنداشت نزد بعضی از نسب‌شناسان وجود داشت که سیاه‌پوستان از فرزندان «حام بن نوح» هستند و علت سیاهی پوست را به نفرین پدر و مادر مربوط می‌دانستند. ولی ابن‌خلدون این نوع پنداشت‌ها را خرافات تلقی می‌کرد. به نوشته وی در تورات بین نفرین نوح و سیاهی هیچ ارتباطی وجود ندارد. نسبت دادن سیاه‌رویی به حام در نتیجه بی‌خبری و غفلت گوینده آن از طبیعت گرما و سرما و تأثیر آن دو در هوا و تکوین این‌گونه محیط است (همان: ۱۵۳-۱۵۲).

ابن‌خلدون برخلاف دیدگاه‌های دینی که رنگ پوست بشر را با دیدگاه‌های مابعدالطبیعی تبیین می‌کردند، اقلیم و زاویه تابش نور خورشید را عامل اصلی در رنگ پوست بشر تلقی می‌کرد. به عبارت دیگر در نگرش ابن‌خلدون رنگ پوست ناشی از یک عامل نژادی نیست، بلکه حاصل آب‌وهواست. در مناطق گرم شاهد یک حالت سبکی، شادی، برون‌گرایی و لاقیدی هستیم و در مناطق سرد برعکس به یک حالت تفکر، غمگینی، دوران‌دیشی و درون‌گرایی برمی‌خوریم. از این‌رو، به نظر ابن‌خلدون، این باور مسعودی و جالینوس که رفتار

سیاهان را معلول ضعف دماغ و عقل آنان می‌دانستند، نادرست است (نصار، ۱۳۶۶: ۱۵۹). او با این‌که فقیه مالکی متدینی است ولی در تحلیل مناسبات اجتماعی مردم بر بنیاد جبر محیطی و اقلیمی سخن می‌گوید.

ابن‌خلدون در یک تحلیل روان‌شناختی-اقلیم‌شناختی نقش هوای گرم را در روحیات افراد نشان می‌دهد. به نوشته وی آب‌وهوا در حالات و روحیات بشر تأثیر فراوانی دارد. سیاهان به‌واسطه سکونت در اقلیم گرم و غلبه گرما بر مزاج آنان، روح آنان نسبت به بدن و اقلیمشان سرشار از حرارت می‌شود. از این‌رو حالت سبکی، طرب و شادی، رقص و پای‌کوبی به آنان دست می‌دهد. از این‌رو روان‌های آنان نسبت به روان‌های اقلیم چهارم گرم‌تر و حرارت بیشتری در روح آنان منبسط می‌شود. به همین دلیل طرب و شادی سریع‌تر و بیشتری به آنان دست می‌دهد و حالت سبکی و سبک‌سری پیدا می‌کنند (ابن‌خلدون، ۱۳۶۲: ۱۵۸-۱۵۷).

همچنین خلق‌وخوی مردمی که در کنار دریا سکونت دارند، به سیاه‌پوستان شباهت دارد زیرا آب‌وهوای این مناطق به سبب انعکاس اشعه خورشید بر آب دریا دارای حرارت زیادی می‌شود. نتیجه این حرارت زیاد سبکی و طرب و شادی مضاعف است. این حالت در برخی از مناطق اقلیم سوم که حرارت فراوان و هوای آن گرم است نیز قابل‌رؤیت است. این مناطق از جلگه‌ها و مناطق کوهستانی فاصله بسیاری دارد و این ویژگی در مردم مصر که نزدیک اقلیم سوم واقع هستند، نیز دیده می‌شود چنانکه شادی و طرب بر آنان غلبه دارد و مردم آن کشور آذوقه و خوراک یک ماه یا یک سال خود را ذخیره نمی‌کنند بلکه غالب مواد غذایی خود را به‌صورت روزمره و از بازار تهیه می‌کنند. اما خلق‌وخوی مردم نواحی کوهستانی به سبب آب‌وهوای این مناطق متفاوت از نواحی گرم است. به‌عنوان مثال مردم فاس^۱ در سرزمین مغرب که در نواحی سرد و کوهستانی واقع است خلق‌وخوی مردم آنجا اندیشیدن و تفکر درباره عواقب امور است به‌طوری‌که برای تهیه مایحتاج خود هنگام سحر به بازار رفته و ذخیره مواد غذایی دو سال آینده خود را از قبل آماده می‌کنند و بدین ترتیب کیفیت

۱. با عنایت به این‌که ابن‌خلدون در شمال آفریقا زندگی می‌کرد، اغلب مثال‌ها و شواهد وی مربوط به این اقلیم است. مع‌الوصف اگرچه دیدگاه‌های ابن‌خلدون به شمال آفریقا اختصاص دارد اما نقطه نظرات وی ارزش جهانی دارد (لاکوست، ۱۳۸۵: ۱۰).

آب‌وهوا در اخلاق آدمی مؤثر است (همان: ۱۵۸).

یکی از تحلیل‌های درخشان ابن‌خلدون برقراری نسبت میان اقلیم و تکوین دین است. به باور ابن‌خلدون مردم اقلیم اول، دوم، ششم و هفتم یعنی اقلیم غیر معتدل با هیچ دینی آشنایی و گرایش نداشته‌اند به‌جز تعدادی کمی از آنان همچون حبشیان که در مجاورت یمن زندگی می‌کردند و همین‌طور مردمان مالی، گوگو، تکرور که مجاورت سرزمین مغرب هستند، به دین اسلام باور داشتند. در همین زمره‌اند گروهی از اقوام صقالبه (اسلاوها)، فرنگیان و ترکان نواحی شمالی که به دین مسیحی ایمان دارند. در دیدگاه این متفکر مسلمان به غیر از اقوام نامبرده مردمان دیگر اقلیم‌های مستقر در شمال و جنوب از دین و دانش اطلاعاتی نداشته و نیز از اخلاق و عادات انسانی به دور بوده‌اند. طرفه آن‌که در نگاه ابن‌خلدون مردمان این اقلیم بیشتر به خوی حیوانی نزدیک‌تر بوده‌اند (همان: ۱۵۲).

بر اساس نگرش ابن‌خلدون پیدایش و افول جوامع از قوانین ثابتی تبعیت می‌کنند که بیش از هر چیز تحت تأثیر محیط طبیعی و محل سکونت و نحوه اکتساب معیشت و تولید پدیده‌های اقتصادی قرار دارد (فاخوری و جر، ۱۳۷۳: ۷۲۵ و ۷۲۸). ابن‌خلدون تأمین وسیله معاش و نیازهای اولیه انسان را به‌عنوان نخستین عملکرد تفکر برشمرده است (Ahmad, 2003: 20) و معاش بشری در مدار اقلیم طراحی می‌شود. جالب این‌که ابن‌خلدون اقلیم معتدل را به یک شکل و قاعده تحلیل نمی‌کند و او سعی دارد تا نقاط غیراعتدالی در اقلیم معتدل را بررسی کند. در این چشم‌انداز به نظر ابن‌خلدون در همه اقلیم‌های معتدل فراوانی از رزاق و مواد غذایی وجود ندارد و همه مردمان آن در رفاه و آسایش بسر نمی‌برند، بلکه در این اقلیم‌ها هم مناطقی حاصلخیز و سرشار از میوه و نعمت و هم نواحی سنگلاخی و ریگزار همچون حجاز، یمن و صحرای مغرب وجود داشتند که مردم آن در نهایت سختی و تنگدستی زندگی می‌کردند. در مناطق اخیر میوه و حبوبات وجود نداشت و مردم از راه گوشت و لبنیات امرارمعاش می‌کردند (ابن‌خلدون، ۱۳۶۲: ۱۶۲-۱۶۰).

ابن‌خلدون به تأثیر محیط در زندگی اجتماعی، به رابطه میان آب‌وهوا و رشد گیاهان و حاصلخیزی زمین با سیرت و تکامل بنیادهای اجتماعی، به نیازها اصلی بشر و به شیوه‌های کسب معاش انسان‌ها عنایت ویژه‌ای داشته است. (Mahdi, 2016; 291-292). از دیدگاه

ابن‌خلدون مردم اقلیم‌های معتدل به مشاغلی مانند کشاورزی، دام‌پروری اشتغال داشتند. همچنین وفور نعمت و آسایش زندگی علاوه بر وضع بدن در دین و عبادت هم مشهود است، به طوری که بادیه‌نشینان و شهرنشینان ساکن نواحی خشن به گرسنگی عادت دارند و از شهوات و خوش‌گذرانی‌ها فاصله می‌گیرند و نسبت به مردم مرفه متدین‌تر هستند. همچنین دین‌داران در شهرها و مناطق پرجمعیت بسیار اندک هستند زیرا مردمی که گوشت و میوه بیشتری مصرف می‌کنند به همان میزان قساوت و غفلت آنان عمومیت بیشتری دارد. به همین دلیل پارسایان اغلب از میان بادیه‌نشینانی هستند که از حیث مواد غذایی در مضیقه بوده و از ناز و نعمت محروم هستند (ابن‌خلدون، ۱۳۶۲: ۱۶۳-۱۶۲).

در دیدگاه ابن‌خلدون کیفیت غذاها نیز در وضع بدن و زندگی اثر می‌گذارد، به طوری که مردم نواحی مرفه و برخوردار از ناز و نعمت و غرق در خوشی‌ها و لذت‌ها هستند، در صورتی که به گرسنگی و قحطی دچار شوند سریع‌تر و زودتر از مردم بیابان از پای درمی‌آیند. چراکه مردم صحرائشین که قوت غالب آنان خرما است، گرسنگی و خشک‌سالی آنان را به کام مرگ نمی‌کشاند. اما کسانی که غرق ناز و نعمت هستند، بدن آن‌ها رطوبتی مافوق رطوبت عادی به دست می‌آورد. اگر بدن آنان با کمبود غذا مواجه شود، روده‌های آنان به سرعت دچار بیبوست و انقباض می‌گردد. بدین ترتیب روشن می‌شود که ابن‌خلدون در یک تبیین علی اقلیم‌های معتدل را در ساحت‌های گوناگون زیست بشری همچون نوع خانه‌سازی، لباس و پوشاک، پوست و نژاد و رفتارها و هنجارها مؤثر می‌داند و این نظرگاه وی بعدها در قرن ۱۸ مورد توجه منتسکیو قرار گرفت.

نتیجه‌گیری

مقاله حاضر بحثی اقلیم‌شناختی از نگاه ابن‌خلدون را مورد پرسش قرار داد؛ این که آیا می‌توان نسبتی تام و تمام میان اقلیم و زیست و تمدن بشری برقرار کرد؟ پاسخ ابن‌خلدون به این پرسش مثبت است و وی برای پاسخ به این پرسش از نظریه هفت اقلیم یونانی سود می‌جوید. بداعت نظریه وی به این مربوط می‌شود که وی رخوت، افول، ترقی و پیشرفت جوامع را همچون متفکران و مورخان ماقبل مدرن نه معلول عوامل ماوراءالطبیعه قلمداد می‌کرد و نه کار نیروهای خارج از جامعه می‌دانست بلکه ریشه‌های آن را در محیط و جامعه

کندوکاو می‌کرد. ابن‌خلدون با تصدیق نظرگاه حد وسط یونانی اقلیم معتدل را علت‌العلل شکل‌گیری تمام رفتارهای بشری و متمدنانه می‌دانست و او این علت را هم علت تامه تلقی می‌کرد. به باور ابن‌خلدون بخش آباد کره زمین در وسط اقلیم‌های هفت‌گانه قرار دارد. بنابراین اقلیم چهارم مناسب‌ترین اقلیم برای عمران و آبادی به شمار می‌رود و بعد از این اقلیم، اقلیم‌های سوم و پنجم از دیگر اقلیم‌ها به اعتدال نزدیک‌ترند. اما اقلیم ۲ و ۶ از اعتدال دور و اقلیم‌های ۱ و ۷ به مراتب بیشتر از دیگر اقلیم از اعتدال به دورند. از این چشم‌انداز دانش‌ها، هنرها، عمارت‌ها و پوشیدنی‌ها، خوراک‌ها و حتی جانوران و همه‌چیزهایی که در این اقلیم‌های سه‌گانه مرکزی پدید آمده‌اند به اعتدال متصف‌اند. مردم ساکنان اقلیم‌های معتدل از حیث جسم، رنگ پوست، اخلاق و ادیان کامل‌تر از هر نوع بشری در اقلیم دیگر به شمار می‌روند. یکی دیگر از نکات مهم و بدیع نظریه اقلیمی ابن‌خلدون این است که وی اقلیم معتدل را با یک قاعده تحلیل نمی‌کند. او سعی می‌کند تا نقاط غیراعتدالی در اقلیم معتدل را شناسایی کند و در این زمینه مناطقی از اقلیم معتدل همچون حجاز و یمن را نام می‌برد که با وجود قرارگیری در اقلیم معتدل فاقد خصائص این اقلیم‌ها بوده و به‌نوعی مشخصه‌های سرزمین‌های غیراعتدالی را واجد بوده‌اند. این متفکر مسلمان حتی بین اقلیم و پیدایش نبوت‌ها هم رابطه‌ی علی برقرار می‌کند که بر این اساس پیامبران بیشتر در اقلیم‌های معتدل مبعوث شده‌اند و به باور وی در اقلیم‌های جنوبی و شمالی از بعثت اطلاعی در دست نبوده است؛ زیرا به باور ابن‌خلدون پیامبران و فرستادگان خدا مخصوص به کامل‌ترین افراد نوع بشر، از لحاظ آفرینش و خوی بوده‌اند و این نوع بشر فقط در اقلیم معتدل متولد می‌شود. در نتیجه می‌توان نظرگاه ابن‌خلدون را چنین تأویل کرد که ظهور پیامبران، نوابغ و دانشمندان معلول اقلیم معتدل بوده و بدون اقلیم معتدل وجود پیامبران منتفی بوده است. از سوی دیگر پیدایش انسان‌های به‌اصطلاح وحشی و منحرف هم معلول آب‌وهوای بسیار گرم و سرد بوده است. این نظرگاه ابن‌خلدونی گاه شاید در تعارض با باورهای مذهبی او هم باشد.

منابع

کتاب‌ها

- ابن‌خلدون، عبدالرحمن بن‌خلدون (۱۳۶۲)، *مقدمه ابن‌خلدون*، ترجمه محمد پروین گنابادی، جلد اول، چاپ چهارم، تهران، علمی و فرهنگی.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمن بن‌خلدون (۱۴۲۱ ق / ۲۰۰۰ م)، عبدالرحمن بن محمد بن‌خلدون، *تاریخ ابن‌خلدون: العبر، الجزء السابع*، بیروت، دارالفکر.
- ابن‌رسته (۱۳۶۵)، احمد بن عمر بن‌رسته، *الاعلاق النفسیه*، ترجمه و تعلیق حسین قره‌چانلو، تهران، امیرکبیر.
- ابن‌عربشاه (۲۵۳۶)، *زندگانی شکفت‌آور تیمور (ترجمه کتاب عجائب‌المقدور فی اخبار تیمور)*، ترجمه محمدعلی نجاتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابوالفداء (۱۳۴۹)، *تقویم‌البلدان*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ارسطو (۱۳۶۴)، *سیاست*، ترجمه حمید عنایت تهران، انتشارات جیبی.
- استنفورد، مایکل (۱۳۹۳)، *درآمدی بر تاریخ پژوهی*، ترجمه مسعود صادقی، چاپ هفتم، تهران، سمت.
- اشمیت، ناتانیل (۱۳۸۸)، *ابن‌خلدون: مورخ، جامعه‌شناس و فیلسوف*، ترجمه غلامرضا جمشیدیها، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- الطالبی، محمد (۱۳۹۱)، *ابن‌خلدون و تاریخ*، ترجمه محسن حسنی و سپیده ره‌انجام، تهران، پژوهشکده تاریخ اسلام.
- بعلی، فواد (۱۳۸۲)، *جامعه، دولت و شهرنشینی تفکر جامعه‌شناختی ابن‌خلدون*، ترجمه غلامرضا جمشیدیها، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- رادمش، عزت‌الله (۱۳۵۷)، *کلیات عقاید ابن‌خلدون درباره فلسفه، تاریخ و تمدن*، انتشارات قلم.

- راین، آلن (۱۳۶۷)، *فلسفه علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، علمی و فرهنگی.
- شامی، نظام‌الدین (۱۳۶۳)، *ظفرنامه*، تهران، انتشارات بامداد، ویراسته پناهی سمنانی.
- شکویی، حسین (۱۳۸۲)، *اندیشه نو در فلسفه جغرافیا، جلد اول*، چاپ ششم، تهران، انتشارات گیتاشناسی.
- شکویی، حسین (۱۳۸۳)، *فلسفه جغرافیا*، چاپ دوازدهم، تهران، انتشارات گیتاشناسی.
- شیخ، محمدعلی (۱۳۷۱)، *پژوهشی در اندیشه‌های ابن‌خلدون*، چاپ سوم، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۷۴)، *ابن‌خلدون و علوم اجتماعی (وضعیت علوم اجتماعی در تمدن اسلامی)*، تهران، طرح نو.
- فاخوری، حنا و خلیل جر (۱۳۷۳)، *تاریخ فلسفه در جهان اسلامی*، ترجمه آیتی عبدالمحمد، تهران، علمی و فرهنگی.
- کاویانی، محمدرضا؛ بهلول، علیجانی (۱۳۸۲)، *مبانی آب‌وهواشناسی*، چاپ نهم، تهران، انتشارات سمت.
- لاکوست، ایو (۱۳۸۵)، *جهان‌بینی ابن‌خلدون، ترجمه مهدی مظفری*، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- محمد مراد بن عبدالرحمان (۱۳۷۱)، *ترجمه آثارالبلاد و اخبارالعباد*، به تصحیح سید محمد شاهمرادی، جلد اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۸۱)، *التنبیه و الاشراف*، مترجم ابوالقاسم پاینده، چاپ سوم، تهران، علمی و فرهنگی.
- مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱)، *احسن‌التقاسیم فی معرفه‌الاقالیم*، بخش اول، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- منتسکیو، شارل لویی دو (۱۳۴۹)، *روح‌القوانین*، ترجمه علی‌اکبر مهتدی، چاپ ششم، تهران، انتشارات امیرکبیر.

- ناظم السادات، سید محمد جعفر (۱۳۸۸)، *مبانی هوا و اقلیم‌شناسی*، چاپ اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- نصار، ناصف (۱۳۶۶)، *اندیشه واقع‌گرایی ابن‌خلدون*، ترجمه دکتر یوسف رحیم‌لو، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۷۹)، *فلسفه تاریخ روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری*، تهران، انتشارات طرح نو.
- وردی، علی (۱۳۹۵)، *روش‌شناسی ابن‌خلدون*، ترجمه سید محمد ثقفی، تهران، انتشارات جامعه‌شناسان.
- *هفت کشور یا صور اقلیم* (بی‌تا)، به تصحیح منوچهر ستوده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- یاقوت حموی (۱۸۶۶)، *معجم‌البلدان*، ج ۱، لایپزیگ، چاپ فردیناند ووستنفلد.
- یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۸۷)، *ظفرنامه*، ج ۱ و ۲، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، مجلس شورای اسلامی، کتابخانه موزه و مرکز اسناد.

مقالات

- صدقی، ناصر، «روش‌شناسی ابن‌خلدون در مطالعات تاریخی»، *فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، شماره ۲، ۱۳۸۸.
- صدقی، ناصر، «جایگاه علم تاریخ در طبقه‌بندی علوم توسط اندیشمندان مسلمان (از خوارزمی تا ابن‌خلدون)»، *فصلنامه پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)*، شماره ۲، ۱۳۹۵.
- منوچهری، عباس، «ابن‌خلدون و جامعه‌شناسی تاریخی معاصر»، *نامه پژوهش*، شماره ۴، بی‌تا.

منابع انگلیسی

- Alatas, Syed Farid (2014), "Applying Ibn Khaldun: The Recovery of a Lost Tradition in Sociology", London and Newyork, Routledge.
- Al-Azmeh, Aziz (1982), *Ibn Khaldūn*, London and Newyork, Routledge.

- Irwin, Robert (2018), *Ibn Khaldun: An Intellectual Biography*, New Jersey, Princeton University Press.
- Lelli, Giovanna (2021), *Knowledge and Beauty in Classical Islam: An Aesthetic Reading of the Muqaddima by Ibn Khaldūn*, London and Newyork, Routledge.
- Mahdi, Muhsin (2016), *Ibn Khaldun's Philosophy of History: A study in the Philosophic foundation of the science of culture*, London and Newyork, Routledge.
- Salama Mohammad R (2011), *Islam, Orientalism and Intellectual History: Modernity and the Politics of Exclusion since Ibn Khaldūn*, London, I.B.Tauris & Co Ltd.
- Ahmad, Zaid (2003), *The Epistemology of Ibn Khaldun*, London and Newyork, Routledge
- Fromherz, Allen James (2010), *Ibn Khaldun, Life and Times*, Edinburgh, Edinburgh University Press.